



ایرج افشار

ایران سال ۱۳۲۳ از نگاه عبدالحسین هژیر

عبدالحسین هژیر در سال ۱۳۲۳ نامهای مفصل از تهران به لندن به سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد که چون حاوی اطلاعات قابل توجهی راجع به آن روزگارست چاپ آن ضرورت دارد. ضمناً نشان دهنده خوبی از روحیات و عقاید کسی است که چند سال بعد به نخست وزیری و وزارت دربار رسید و هواهای سیاسی بسیار در سر داشت. به قول پضمائی دوست جوانی او « جوانی مستعد و فعال و دانشمند و جاه طلب بود. »

هژیر (۱۳۲۲ ق - ۱۳ آبان ۱۳۲۸) فرزند محمد وثوق همایون پس از پایان بردن تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به عضویت وزارت خارجه درآمد و به درخواست سفارت شوروی به مترجمی آنجا اشتغال یافت. بعد به دعوت سید حسن تقی‌زاده به خدمت در وزارت طرق منتقل شد و چون تقی‌زاده به وزارت مالیه رفت هژیر را هم به آنجا آورد و عضویت اداره حقوقی و اقتصادی یافت. پدر من که در آن وقت رئیس آن اداره بود در

۱- مهدی بامداد لقب او را « وثوق خلوت » نوشته است و من به استناد ضبط محمد صدراشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات در ایران (جلد دوم، ص ۹۱) که روزنامه « بیکان » به صاحب امتیازی پدر هژیر را معرفی کرده است وثوق همایون آوردم. بیکان روزنامه روزانه بود و بعدها از ۱۱ اسفند ۱۳۰۱ هفته‌ای دوشماره چاپ می‌شد و تمایلات « چپی » داشت. رساله ابطال الباطل بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ به قلم عبدالله مستوفی ابتدا درین روزنامه نشر شد.

مقاله‌ای که در احوال تقی‌زاده نوشته و در ضمیمه کتاب « سیاست اروپا در ایران » چاپ کرده^۲ در باره هژیر چند عبارتی نگاشته است که نقل می‌شود :

« در آن موقع من رئیس اداره حقوقی و اقتصادی وزارت دارائی بودم . او (تقی‌زاده) مرا به این سمت منصوب کرده بود . محمود نریمان که بعداً وزیر شد معاون ... و عبدالعسین هژیر... کوچکترین عضو اداره ما بود... معمولاً پرونده‌های ادارات مختلف دارائی برای حل مشکلات قانونی و اقتصادی به اداره حقوقی و اقتصادی می‌آمد و من آنها را میان اعضاء برای رسیدگی و اظهار نظر ارجاع می‌کردم ...

یک روز دیدم که هژیر مشغول مطالعه پرونده تطوری می‌باشد که من به او ارجاع نکرده بودم و این نخستین بار بود که چنین وضع خاصی را دیدم . پرسیدم این چیست؟ گفت پرونده نفت است که آقای وزیر به من داده‌اند تا گزارشی برای ایشان تهیه کنم . قدری تعجب کردم که چرا این پرونده نزد من نیامده و مستقیماً به او رجوع شده است .

... این تنها اطلاعی بود که من آن موقع راجع به موضوع نفت پیدا کردم . آنوقت فهمیدم که هژیر باید مورد اعتماد خاص تقی‌زاده باشد که از کنسولخانه روس به وزارت راه آمده و از آنجا با تقی‌زاده به وزارت دارائی منتقل شده و حال هم مستقیماً مأمور مطالعه پرونده مهم نفت شده است... (صفحه ۴۴۰ - ۴۴۱)

هژیر پس از مدتی به بازرسی دولت در بانک ملی منصوب شد و زمان جنگ جهانی برای امور مالی و بانکی به انگلستان سفری کرد و در باره این سفر صحبت‌هایی در جرائد و محافل پیش‌آمد و گفته شد که ظاهر سفر او غیر آنچه بود که بدان مأموریت یافته بود . نخستین بار در کابینه فروغی به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی رسید و پس از آن در چند کابینه بعدی (بجز مدت‌های کوتاه) نیز وزیر راه ، کشور و دارایی بود تا در اول تیر ۱۳۲۷ نخست‌وزیر شد . ولی حدود پنج ماه بیش دولتش نپایید . سمت بعدی او وزارت دربار بود و درین مقام گشته شد .

هژیر ذوق ادبی داشت و فارسی را استوار می‌نوشت . مدتی با همکاری سیدفخرالدین شادمان سردبیری روزنامه طوفان هفتگی را برعهده داشت و با فرخی یزدی کار می‌کرد . در همین دوره بود که با حبیب یغمایی آشنایی یافته بود . از مقاله‌های هژیر « سبک انشاء فارسی » (طوفان هفتگی شماره ۱۱ ، ص ۳-۶ سال ۱۳۰۷) و « جان التون » (مجله مهر

سال اول ۱۳۱۲/۱۳ (صفحات ۳۳-۳۵) و در راه ولیعهدی عباس میرزا (مجله مهر سال اول صفحات ۷۰۷-۷۰۹) نام برده می‌شود.

کتابهایی که از او به چاپ رسیده عبارت است از :

- حافظ تشریح ، ۱۳۰۷ در ۲۳۰ صفحه (بترتیب و تقسیم ابیات از روی مضامین)
- تاریخ ملل مشرق و یونان (ترجمه از آلبرماله و ژول ایزاک) ، ۱۳۰۹ در ۳۴۶ صفحه .

- تاریخ قرون وسطی یا جنگ صد ساله (ترجمه از آلبرماله و ژول ایزاک)، ۱۳۱۱ در ۴۲۸ صفحه .

- با پترزبورغ تا قسطنطنیه. لندن، ۱۳۲۲ در ۱۰۰ صفحه (راجع به روابط دربار ایران با دو دربار روس و عثمانی از ظهور صفویه تا مرگ نادرشاه).

هژیر علاقه زیادی به جمع آوری اسناد و مدارك قدیمی داشت و ظاهراً این علاقه برای نگارش تاریخ دوره قاجاریه بوده است و گوشه‌ای از آن همان کتاب « با پترزبورغ تا قسطنطنیه» است که در لندن به چاپ رسانید. (در همان دوره‌ای که به آنجا به مأموریت رفته بود).

پس از کشته شدن اوچهار یا پنج مجموعه از اسنادی که او جمع آوری و تجلید کرده بود (در دفترهای رحلی) میان سالهای ۱۳۲۲-۱۳۳۵ به دست مرحوم نصرالله سبحی (مدیر کتابفروشی مرکزی) افتاد و من آنها را برای کتابخانه دانشکده حقوق خریدم و اینک در مجموعه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران نگاه‌داری می‌شود و از جمله آنها آنقدر که به یادم مانده است مجموعه‌ای بود از احکام و فرامینی که احتشام‌الدوله از ناصرالدین شاه دریافت کرده بود و یکی از آنها مربوط می‌شد به چگونگی عزل امیرکبیر و دستورهایی که شاه پس از آن واقع برای حکام فرستاده بود و آن را در پیوست کتاب امیرکبیر تألیف عباس اقبال چاپ کرده‌ام.

اینک سندی که از خود هژیر چاپ شدنی است و برای رسیدگی به تاریخ ایران در سالهای جنگ جهانی دوم سودمند خواهد بود چاپ می‌شود و آن نامه اوست به تقی زاده.

۱۴ اسفند ۱۳۲۳

قربان حضورت مردم

مرقومه ۲۴ دی ماه زیارت شد. از اظهار مرحمت جنابعالی و لطف و معیت بیکران سرکارعلیه خانم تا عمر دارم ممنون و متشکرم و حقیقه هر وقت که آن درجه التفات و توجه را از خاطر میگذرانم غرق خجالت میشوم. انشاءالله وسیله‌ای برای اینکه از این خجالت بیرون بیایم فراهم بشود.

از اینکه زندگی در آن صفحات راحت و خوش نیست مختصری مرقوم فرموده بودید ، و البته بنا بر آنچه هم که از اخبار برمی آید در طهران هم میشود ناراحتی و صدمات زندگی را در آنجا حدس زد و حقیقت باید گفت که این جنک بی امان حوصله همه مردم را سر برده و عاقبتش هم معلوم نیست.

وضع دنیا

جای کمال افسوس است که بعد از پنج سال ونیم هنوز مردم و سکنه انگلستان شب و روز خیال فارغ ندارند و در خواب و بیداری باید تسلیم قضا و قدر بشوند. معلوم میشود سرنوشت بشر چنین است که از بدو خلقت تا روز قیامت ناچار باید تسلیم قضا و قدر باشد، نهایت آنکه هر روز از راهی.

به هر صورت اگر برای سعادت هزار قسم تعریف و تعبیر قائل بشوند و در هر کدام آنها هزار رخنه و خلل وارد کنند شاید تعریفی که کمتر می رود ایراد بشود و یا آنکه اگر هم مورد ایراد باشد باز بدلیل حس و عیان نام سعادت آسانتر بر آن صدق کند این تعریف خواهد بود که سعادت جز آسایش خیال نمیتواند باشد .

اگر چنین است تصور نمی رود امروز آسایش خیال در پشت و روی زمین مصداق داشته باشد، مگر در مورد کسانی که به غفلت یا تغافل در مدت کوتاهی این سعادت رامیهمان خود کرده باشند و با این وصف جای حیرت است که نوع بشر قرنهای دنبال ترقی بدود و حاصل زحمت میلیونها نفس درین راه عاقبت این بشود که فرد فرد مردم دنیا یا باید از راه غفلت و تغافل مختصر آسایش خیال و بالتبینه سعادت بی جهت خود دست و پا کنند و یا آنکه درین جهنمی که با وسایل گوناگون علمی همه گونه وسائل عذاب و عقوبت در آن فراهم است بسوزند و بسازند .

بینی و بین الله این نتیجه فاسد احتیاج به این همه کوشش نداشت و غفلت و تغافل دو هزار سال قبل هم سهل المؤمنه تر و هم مفیدتر بود. بدتر از همه اینکه درین داستان حزن انگیز همه دول و همه افراد چه بخواهند و چه نخواهند باید دخیل و شریک باشند و دستگاه را طوری چیده اند که هیچکس نمیتواند بگوید من چشم امیدمی به آن ندارم و چیزی از آن نمی خواهم، پس لااقل شر آن را بر سر من خراب نکنید زیرا که بنا به مثل قدیمی خودمان خواهند گفت «آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته» .

ایران حکومت ندارد

در ایران عجاله از آن گونه مشکلاتی که خواب و راحتی را بر سکنه انگلستان محروم کرده است وجود ندارد . لکن هزار قسم مشکلات و صدمات روحی و جسمی دیگر بر همه مردم مستولی است، بطوری که باستانی یک مشت مردم « بخو بریده » و « هاردم سائیده »

خلق خدا مدام از صبح تا صبح دیگر همه برزخ طی میکنند و نمیدانند چرا! به نظر مخلص علت اصلی بسیاری از مصیبت‌های مردم ایران اینست که در ایران مطلقاً «حکومت» وجود ندارد. زیرا که هیچیک از خواص وضعی «حکومت» که در قرون مختلفه در نقاط مختلف دنیا دیده شده است درین دستگاهی که در ایران بنام «حکومت» مشغول است مصداق ندارد و بدبختی این است که روز بروزم بدتر میشود.

مخلص توقع ندارم که در ایران امروز حکومت دستگاهی باشد که حق ضمنا را در برابر اقویا محفوظ بدارد، یا آنکه تعدیلی در اوضاع ناحق اجتماعی بعمل بیاورد، یا تشویقی از صحت عمل و فداکاری بکند و غیره. بلکه عیب اساسی حکومت ما این است که اولاً بدون اغراق هیچ چیز در دستگاه شرط هیچ چیز نیست. یعنی به درستی هم ایراد میگیرند، به تقلب هم اعتراض می‌کنند. ایراد به درستی از این راه است که با زهد خشک نمیشود عراذه امور را بحرکت آورد (یعنی اگر خودت نمیزدی و نمیری کار بسیار خوبی میکنی. زیرا که سهم ما از خوان یغما بیشتر خواهد شد. اما اگر حاضر نیستی بامضاء و به اقدام تو ما بخوریم و ببریم دنبال زهد خشک برو و ما را فراموش کن)، و اعتراض به تقلب موقعی است که مرد متقلب با دسته دیگری مشغول بند و بست شده و معترض را در آن کار راه نداده است و چون دو سگ بر جیفه‌ای به سر نبرند از صبح تا شام فریاد اعتراض بلند است تا يك متقلب برخیزد و دیگری جای او بنشیند و این تسلسل میرود تا به دور برسد و باین جهت تمام اشتغال عموم مقامات و افرادی که در امور سیاسی مداخله دارند بدون هیچ استثنائی مدام همین است که یکی از کسانی را که در دستگاه حکومت سمتی دارند عوض کنند و باز بدون هیچ استثناء یگانه علت عموم این تغییرات همان غرض شخصی است. اما بهانه آن باز بدون هیچ استثناء مصالح عامه است. منتهی چیزی که اهدأ در خاطر هیچکس خطور نمی‌کند باز همان مصالح عامه میباشد و تمام این بکن و پوش‌ها را علت فقط متصادمه منافع شخصی افراد و اشخاص قلهلی است که سکان این کشتی شکسته را در دست خود گرفته‌اند.

متنفذین و پولدارها

امروز يك عده متنفذ و پولدار تمام چرخهای مملکت را بضرر عامه مردم میگردانند و بلاتردید این طرز حکومت که موجب فلاکت عامه مردم شده است جز تباهی ملک و فتنای ملت نتیجه دیگر نخواهد داد. اما تفاوتی که این حکومت فعلی با سایر حکومت‌های بد دنیا دارد این است که در سایر حکومت‌های بد غالب این بود که فرماندهان به بقای خودشان علاقه‌مند بودند و جهد میکردند که ملت و مملکتی باشد تا آنها حکومت خود را بر آن تحمیل کنند، لکن در وضع فعلی ایران هیچکس فکراینکه ملت و مملکتی باشد نیست، بلکه فقط انتفاع مادی آنی خود را طالب است.

بهمین جهت در حکومت‌های بد دنیا معمولاً اصولی بوده است که مأمورین اجرا تکلیف خود را میدانستند . اما در حکومت فعلی نه تنها اصولی نیست بلکه مضحك این است که آمرین زبانی خود را عاشق دلدادۀ اصولی معرفی میکنند که درست با توقعات آنها از مأمورین متباین است و بعد از آن‌هم که انتفاع خود را از مأمورین بردند آنها را بی‌بانه اینکه از اصولی که متضمن خیر مردم و مملکت بوده است منحرف شده‌اند از کار برمی‌دارند و حال آنکه آمر و مأمور و تماشاچی همه میدانند که این بی‌بانه‌ها ظاهر سازی است .

وضع حکومت ما امروز درست شبیه به آن است که ناصرالدین‌شاه پادشاه مطلق‌العنان حاج علی‌خان را در ملاء عام بخواند و شرحی در خدمت‌گزاری میرزا تقی‌خان بر سر جمع بگوید و فرمانی صادر کند که به کاشان برو و میرزا تقی‌خان را با تجلیل به طهران بیا که به صدارت مشغول شود . بعد در پنهانی او را شفاهاً به قتل میرزا تقی‌خان فرمان دهد و ضمناً با گماشتن شواهد و تحصیل مدارک معلوم کند که حاج علی‌خان او را کشته و در مراجعت باز در ملاء عام شواهد و مدارک را بر او ارائه دهد و به عموم حضار ثابت نماید که او خلاف رأی سلطان کرده و ایران را از وجود مردی بی نظیر معروف ساخته و باین جهت واجب‌القتل است و به امر او فی‌المجلس حاج علی‌خان را نابود کنند .

يك چنین حکومتی که پایه‌اش همه ظلم و غدر و مکر و حيله باشد آن‌هم نه تنها در برابر مردم ، بلکه در بارۀ مأمورینی که باید دستورات حکومت را اجرا کنند مسلماً دوامش از حکومت ناصرالدین‌شاه هم کمتر خواهد بود . زیرا که در حکومت ناصرالدین‌شاه لااقل حاج علی‌خان یقین داشت که به‌وسیله نعمت خود خدمت کرده و او قدرش را خواهد داشت و حال آنکه در حکومتی نظیر حکومت فعلی ایران نه تنها میرزا تقی‌خان نابود میشود و نظیرش به وجود نمی‌آید ، بلکه حاج علی‌خان هم پیدا نمیشود و مخلص نمیدانم در حکومت ظالمانه‌ای که میرغضب هم پیدا نشود چگونه امیدی به بقای آن میتوان داشت .

و فی‌الواقع وضع امروز ایران همین است . برای هیچ‌کار ، چه خوب و چه بد ، نه آمر بی‌غرض و فهمیم در کار است نه آمر مفروض و عاقل ، نه مأمور مطیع و فرمانبردار . یعنی حکومتی داریم که هیچکس حکمش را نمیخواند و تمام افرادی که در درجات مختلف کار حکومت نشسته‌اند همه مشغول بستن بار خودشان هستند .

« قلق » مأمورین

معروف است که در زمان ناصرالدین‌شاه یکی از فراتشان شاهی که اغلب او را برای وصول مالیات نزد حکام می‌فرستادند بر سر « قلق » خود کارش با حاکم به مشاجره میکشید تا آنجا که قرار شد در حکمی که باو می‌سپارند که برای وصول مالیات موجود مبلغ « قلق »

اورا هم معین کنند تا کار بدون اشکال بگذرد ، از آن بپسند معمول آن فراش این شد که بهر جا که او را میفرستادند او حکم را ارائه میداد و میگفت غرض اصلی من این است که شما زودتر « قلق » مرا بدهید والا مالیات را چه بدهید و چه ندهید من معطل نمیشوم و فوری برمیگردم . زیرا که من مستحق « قلق » خودم هستم نه مستحق مالیات دولت .

امروز بلا استثنا تمام مأمورین دولت مستحق « قلق » خودشان هستند و بس . باز اگر مستحق حقوق خودشان بودند کار آنقدر سخت نبود . اما عیب این است که حقوق دولتی را ملک «طلق» خود میدانند که بی دردسر میرسد . ولی آنچه باید از آن بابت تلاش کنند همان «قلق» است که باید از خارج برسد و برای این مقصود مدام مشغول زد و بند و توطئه هستند و آنچه را که در خیال خود نمی گذرانند انجام دستورات دولت است . به همین جهت همه دستگاه دولت و امانده [است] و ابداً دلسوز و بتمام معنی کلمه صاحب ندارد . مالیاتها به درجه ای کسر کرده که عنقریب جز قرض چاره دیگری نخواهند داشت . البته تاکنون هم مقدار هنگفتی از بانک ملی قرض کرده اند و مکرر از شرکت نفت ایران و انگلیس مبالغی بعنوان مساعدت گرفته اند . لکن این بار مسلماً صحبت از استقراض خارجه خواهد بود ، آنها نمیدانند که آیا خارجه بما بدهند یا نه . اگر وضع بهمین منوال باشد ناچار همان ترتیبات قدیم که می گفتند اگر فلان امتیاز را بدهید حاضر خواهیم شد سی چهل هزار تومان قرض بدهیم والا فلا ، تجدید خواهد گردید .

راه و راه آهن

کارهایی که متفقین برای حمل جنس به روسیه داشتند کم کم رو به تخفیف رفته و عنقریب خاتمه خواهد یافت . در حدود سی هزار نفر عمده در راه آهن مشغول این کار بودند و عده زیادی هم در امور دیگری از قبیل ساختمان شوسه و آسفالت کاری و غیر اینها که البته همه بیکار خواهند شد و معلوم نیست از کجا باید معاش کنند .

بدتر از همه خود راه آهن است . مدتی صحبت بود که امریکاییها قبل از عزیمت خود مقدار زیادی از آنچه را که برای بندر و راه آهن آورده بودند بما خواهند داد . لکن عجالت آنچه شایع است این است که البته بنادری را که ساخته اند خراب نخواهند کرد تا مصالح آن را ببرند . ولی اگر دولت لکوموتیو و واگون و جرثقیل و سایر لوازم کار را لازم دارد باید بخرد و مسلم است که امروز دولت پولی ندارد که از این چیزها بخرد .

از طرف دیگر هنوز هم هیچگونه قراردادی در باب استفاده از راه آهن با امریکاییها نداریم . قرارداد پاراف شده و امضاء نشده ای که با انگلیسها داشتیم به همان حال لاتکلیف باقی است . بنابراین مبالغ گزافی که ما خود را از بابت حمل اجناس به روسیه طلبکار میدانیم معلوم نیست کسی بما بپردازد .

بعلاوه الان که دولت برای مخارج آتی خودش معطل است معلوم نیست ماهی دو

سه میلیون تومان که لااقل برای نگاهداری خط آهن و مزدکارکنان آن لازم است از چه محلی باید تهیه شود . بنابراین نه تنها معارجی که قبل از شهریور ۱۳۲۰ برای رسانیدن خط آهن شاهرود به مشهد و خط آهن میانج به تبریز و خط آهن قم به یزد شده بود هدر رفته ، بلکه خود این خطوط موجود هم در معرض ویرانی خواهد بود و همین حال را خواهد داشت راههای شوسه ما .

کارخانه‌ها

اما کارخانه‌های ما صورت عجیبی دارد . باین معنی که امر دائر است باین که آنها را به ثمن بعضی به چند نفر تاجر پرهول متنفذ باجاره واگذار کنیم تا در ظرف چند سال شیره آنها و شیره مردم فلکزده را از محصول آنها بکشند و بعد يك مشت آهن پاره را بدولت برگردانند ، و یا اینکه آنها را بهمین حالت که هست دولت در دست خود نگاه دارد . اما حالت فعلی آنها این است که جمع کثیری بهریک از این کارخانه‌ها چسبیده‌اند و در واقع کارخانه‌ها را غارت میکنند . باین معنی که نه این کارخانه‌ها به این مقدار عضو احتیاج دارد و نه گنجایش آن را دارد که حقوق و اجرت اعضاء و عمله آنها تا این درجه گزاف باشد . و تازه قطع نظر از این دو عیب این اعضاء بدستاری متنفذین خارج کارخانه هم از جنس کارخانه میدزدند و هم در خرید و فروش مواد اولیه و محصول کارخانه تعدی میکنند تا آنجا که این کارخانه‌ها با اینکه درین چند سال اخیر قیمت اجناس در ایران بیست برابر و سی برابر شده است بازهم مرتباً ضرر میکنند . اما هیچکس قادر نیست دست بترکیب این کارخانجات بزند و ترقیبی بدهد که جلوی این ضررها گرفته شود ، یا اینکه لااقل کاری بکنند که میزان ضرر معلوم و علت آن معین شود .

و بهترین مثال آن این است که خود مخلص موقمی که در وزارت صناعت بودم کمال جد و جهد کردم و باین و آن زد و خورد نمودم ، تا فقط در يك کارخانه صابون سازی ترقیبی دادم که محاسبات دوطرفه برقرار شد و مثل همه کارخانه‌های اروپا هفته به هفته بیلان آن را میدادند و عمل کارخانه درست در آن معلوم بود و در دو ماه آخر يك سال مزبور این ترقیب برقرار بود . لکن بمحض اینکه مخلص از آن وزارت خانه رفته فوری راپرتی به آقای بدر ، که بجای مخلص منصوب شده بود دادند مبنی بر اینکه از این طرز محاسبه ما سر در نمی‌بریم . ایشان هم موافقت کردند که محاسبات بصورت سابق برگردد و برگشت . و الان دو سال از این امر میگذرد و هیچکس نرسید چه بود و چه شد و علت آن چه بود . با این وصف تصور میفرمائید هیچکس بفکر کار اساسی بیفتد ؟ چون بشر هیچوقت کار عبث حاضر نیست بکند و از زحمتی که میکشد یا باید نتیجه شخصی حاصل باشد یا نتیجه عمومی .

اگر مخلص عشر زحمتی را که فقط در راه تبدیل محاسبات کارخانه صابون سازی کشیدم

به سبك و ...^۱ فعلی در راه امری که منفعت شخصی داشت می کشیدم چند صد هزار تومان فائده آن بود . اما از لحاظ مصالح عمومی هم که نگاه کنیم بيك گردش قلم زحمات يكساله بهدر رفت . مثل اینکه هيچ نبود . پس درین صورت کاری بوده است اساساً باطل و بیهوده .

از این مضحکتر وضع چند کارخانه دولتی است که اصلاً کار نمی کند . مثل کارخانه روغن کشتی و رامین که مبالغ گزافی صرف تأسیس آن شده ، لکن بهانه این که مواد اولیه نداشته است بکلی خوابیده . اما ضرر دولت باینجا ختم نمیشود . باین معنی که هر چند کارخانه خوابیده ، لکن رئیس کارخانه و معاون و رئیس « بهره برداری » و « کارپردازی » و « کارگزینی » و حتی عده کثیری عملیه حقوق و اجرت خود را میگیرند ، و حتی از این مضحکتر هم هست . یعنی هر چند هفته يك بار عملیه این کارخانه ای که خوابیده است « اعتصاب » میکنند که مزدمان کم است و مأمور وزارتخانه میرود تصدیق میکند که حق دارند و مبلغی بزدشان اضافه میشود .

وضع دكتر میلسپو و مالیات

با این وصف که ملاحظه میفرمائید تمام مؤسسات بهره برداری مملکت ضرر میکند و مالیات هم وصول نمیشود و دكتر میلسپو هم که هر چند تا حدی در نتیجه خرابی اوضاع مملکت ما در این اواخر زیر بار توصیه و اعمال نفوذ میرفت ، لکن مسلماً حاضر نبود بقدر خودمانیها گفته این و آن را اطاعت کند ، بالاخره معزول شد و از ایران رفت و حالا تمام دست خودمان است تا آنجا که عنقریب مالیات بر عایدات یا رسماً بصورتی در خواهد آمد که صاحبان عواید سرشار معاف شوند و یا آنکه عملاً این قبیل اشخاص چیزی نخواهند پرداخت و در نتیجه عواید مملکت فقط منحصر بمبالمفی خواهد شد که طبقات ضعیف باید بدهند و مسلماً آن مالیات کفاف این نوع مخارج را که جز عنوان غارتگری عنوان دیگر به آن نمیتوان داد نخواهد نمود ، و از این جهت جز قرض راهی نخواهد ماند و امتیاز هم مسلماً دنبال آن خواهد بود .

هنوز دكتر میلسپو با آمریکا نرسیده است ، لکن از درخواست های پرداخت و جوه ادارات چندین ستون تشکیل گردیده و پولی نیست که بکسی بپردازند . بنابراین باز بوضع چندسال قبل بر خواهیم گشت که معلمین پانزده روز ، بیست روز سرکار نمی رفتند و اینجا و آنجا جمع میشدند و غریبه و تلگراف میفرستادند تا يك ماه از پنج شش ماه حقوق معوقه آنها پرداخته شود . اما امورات اقتصادی که اینهمه طمن و لعن کردند و فحش و ناسزا به آمریکائیا دادند بعد از عزل میلسپو نیز در همان مجرای کج و بد عاقبت خود سیر میکنند . باین معنی که نه ترتیب کار معلوم است ، نه عواید دولت از این راه تأمین میشود . فقط يك عده معینی می برند و میخورند و حمل اسلحه قاچاق میکنند و در بازار به اضعاف قیمت میفروشند .

در جلوی دکانهای فروش سه مترچیت یا یک کیلو شکر زرد ، مردم مثل سال قحطی در جلوی دکان نانوائی جمع میشوند و بعد از یک روز ازدحام و معطلی دست خالی برمیگردند. این حال مرکز است . اما در دهات اصلاً دولت خود را مسئول نمی‌داند که ضروریات زندگی اهالی را توزیع کند. مردم ده باید یک ذرع چیت را بیست تومان و یک کیلو شکر را دوازده و پانزده تومان بخرند و مأمورین دولت هم رقم تملک جان و مال آنها را در دست دارند و علاوه برهنهٔ اینها فریاد ناامنی هم از مردم طهران تا اقصی نقاط مملکت بلند است و اتحادیهٔ ایلات و عشایر هم درشرف تجزیهٔ مملکت است.

ناراضی و حزب توده

پیداست باین وضع که همهٔ مردم از هر جهت به جان رسیده‌اند، چگونه دور هر علمی که نشانهٔ عدم رضایت باشد جمع نخواهند شد ، و در چنین موقعی است که حزب توده در اطراف مملکت فریاد عدم رضایت را بلند کرده و چه دولت بخواهد و چه نخواهد مردم را دور خود جمع کرده و بعدها هم بیشتر جمع خواهد نمود. زیرا که در چنین روزگاری اگر دولت فی الواقع هم قوه و قدرت کافی داشت به صرف اعمال قوه نمی‌توانست جلوی اجتماع مردم ناراضی را بگیرد ، بلکه اقدام فوری و تدبیر وافی برای رفع موجبات عدم رضایت مردم لازم بود، چه رسد به امروز که دولت نه تنها اقدامی نمی‌کند، بلکه قوه و قدرت هم ندارد و هر قدم کوچکی هم که بخواهد برای رفع حاجت عامه بردارد چون ناچار موجب ضرر افراد متنفذ خواهد بود ، از پیش معلوم است که منجر بعدم موفقیت خواهد گردید. بعلاوه یکی از بلاهای مبرم گرانی همه چیز است به این معنی که ملاکین بزرگ و صاحبان کارخانه و تجار ثروتمند بهیچوجه حاضر نیستند تخفیفی در منافع سرشاری که سالهاست میبرند بدهند و در این موقع وقتی بنا شد کارگری که در یک مدت محدود از روزی پنج تومان ، روزی بیست تومان داشته است، بمناسبت تعطیل کارهای متفقین بکلی بیکار شود و قیمت اجناس تقریباً همان باشد که بود خدا عالم است که برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش چه نخواهد کرد. این است که سرتاسر زندگی امروز ایران جز بغض و کینه و فحش و حمله نیست و هر روز فریاد ما نان و زندگی میخواهیم از همه جا بلند است.

در دورهٔ مظفرالدین شاه فقط برای مخارج دربار و دولت معطل بودند و مدام قرض می‌کردند و امتیاز میدادند، اما امروز البته برای مخارج دولت به اضعاف مضاعف احتیاج بوجه دارند و محل آن نیست . ضمناً عیب دیگری هم پیش آمده که آنروز در کار نبود، یعنی مردم و کارگرو عمده هم مدام دولت را مسئول میدانند که بجهت آنها کار فراهم کند و گرانی هم از حد گذشته است ، با این وصف آیا تصور میفرمائید راهی خواهد بود جز آنکه دولت دوباره بهمان خط امتیاز و قرض بیفتد .

شاید مخلص بیجهت بدین شده‌ام و انشاءالله چنین باشد ، ولی آنچه مخلص می‌بینم این است که چراغ خاموش است و آسیابم نمیگردد و متأسفانه وضع طوری است که اساساً قابل علاج هم بنظر نمی‌رسد و با تغییر اشخاص هم تا ریشه درد بجای خود باقی باشد هیچ امید بهبودی نمی‌رود و قلع ماده هم آنچه بنظر مخلص می‌رسد نه وسیله اش فراهم است و نه اصلاً کسی تاکنون درین صدد برآمده است . بطور خلاصه علی‌الظاهر برای این مملکت راه گشایش مسدود است تا خدا چه بخواهد.

وضع و حال خودم

اینکه دره رقومه مبارک نوشته شده بود که انشاءالله از بیکاری به مخلص بد نمیگذرد البته بدیهی است که معاش کسانی امان مخلص که هیچگاه اندوخته‌ای نداشته‌ام و باید از خدمت دولت بگذرد در موقع بیکاری محتل است، لکن باتوضیحاتی که در باب اوضاع مملکت به عرض رسانیدم اگر خدمت عالی عرض کنم که باوجود این اشکال معاش آن هم درین گرانی هر روز صبح که برمی‌خیزم وقتی که می‌بینم شغل دولتی ندارم از ته قلب خدا را شکر می‌گویم قطعاً باور خواهید فرمود که بقدر خردلی مبالغه نگفته‌ام.

مخلص هم خود تجربه کرده بودم و هم عموم رفقا تأیید می‌کردند که اعصابی به سختی پولاد داشتم و در حلم و خودداری کمتر کسی از هم‌ردیفان مخلص به پای مخلص می‌رسید لکن دو سال وزارت بی‌مسمی بطوری اعصاب مخلص را سست و ضعیف کرده که اکنون به اندازه جوشی‌ترین مردم هم تاب و تحمل ندارم و اختلال مزاج مخلص به حدی بود که ملاحظه فرمودید پس از شش ماه توقف در لندن هنوز هم به حال عادی برنگشته بود.

همه مردم در اوقاتی که مصدر کار هستند ، آن‌هم بخصوص کار خطیری که وزارت باشد ، از فائده و عایدی سرشار و تعظیم و تکریم مردم فریه می‌شوند - آسوده می‌خوانند و برای ایام بیکاری ذخیره‌ها می‌گذارند . لکن مخلص بر اثر فشار زیاد کار و دلسوزی بیهوده و نامالییات مختلف و فراوان زرد و نحیف و لاغر شدم و حتی خواب هم از مخلص سلب شد و بطوری که ملاحظه فرمودید هر قدر هم معالجه کردم مفید نیفتاد . لکن در نتیجه شش‌ماه بیکاری که البته همیشه هم خواه و ناخواه در این خیال بودم که بالاخره برای اداره امور معاش خود چه باید بکنم ، باز چون نامالییات وزارت را نداشتم و رویهمرفته حال مزاجم خیلی خیلی از سابق بهتر شده است و حتی مرتباً در شبانه روز یکی دو و بعضی اوقات سه ساعت بیشتر می‌خوابم و خودم حس می‌کنم که بدون اینکه دوا هم بخورم حالم بهتر است . البته هنوز هم کاملاً حالم بجا نیامده است . لکن هر وقت پیش خود فکر می‌کنم از جان و دل به کسی که باعث شده است مخلص شش‌ماه بیکار باشم دعا می‌کنم و اکنون یگانه دعائی که در حق خودم به درگاه خدا دارم این است که طوری اسباب فراهم بیاید که فدوی تا عمر دارم دیگر مجبور نشوم برای معاش خود در دستگاه حکومت ایران شغلی

پذیریم و بالفعل تأسف مخلص فقط آن است که هنوز راهی پیدا نشده است که این آرزوی ارادتمند از آن راه تأمین شود .

چون بعد از این مدت خدمتی که اگر هیچکس نداند بین خدا و خودم مسلم است که خالصاً مخلصاً و حتی بیش از وسع خود کوشیده‌ام، اکنون نه فقط بی اجر و بی‌اندوخته‌ام بلکه یسک مشت حسود بدگو هم دارم که مدام به اشاره و کنایه و چشم و ابرو بد گوئی می‌کنند . به اصطلاح در دوره جوانی چه گلی از این بوستان چیدم که بعد از این بخواهم گلاب آن را بگیرم .

درین مملکت باید به کسانی دست مریزاد گفت که بالاتر از هر ترك و تاتاری تمام نوامیس و مقدسات مملکت را باز یجئه خود کردند و از تمام شهوات انسانی و حیوانی برخوردار شدند و امروز هم هر جا که صحبت می‌شود طوری درباره آنها داد سخن می‌دهند که گویا از سلمان فارسی و علی بن ابیطالب هم در عهد خود پیشی گرفته‌اند و اساساً نه فقط فیما بین آنها با کسانی که بلا استثناء در تمام فضائل و صفات حمیده بر آنها سر بوده‌اند فرقی قائل نمی‌شوند، بلکه آنها را بر همه کس فضیلت می‌نهند. و از اشتباه کاری است. البته از اشخاص می‌گذرد، لکن برای اشخاص خوب که همه گونه مشقت را به خاطر مملکت و ملت و حسن خلق و حقیقت برخورد سهل شمرده‌اند این درد نگفتنی و داغ دل باقی می‌ماند که زحمتشان در راه مملکت بی‌حاصل بوده و بر آنها حتم است که با این راه و روش عمومی منزل آخر این ملت جز فنا و نابودی نخواهد بود .

مطالب جراید

باری درین باب بیجهت تصدیع دادم و معذرت می‌طلبم که غبار کدورت ضمیر عالی‌را غلیظتر ساختم . لکن بیشتر مقصودم توضیحی در باب کلیه امور ایران بود تا اگر گاهی به سمع عالی رسانیده باشند که در جراید ایران مطالبی پر از غرض و مرض و حاکی از کمال بی‌انصافی درباره جنابعالی درج شده یا می‌شود اصلاً اهمیتی برای آن قائل نباشید و خاطر مبارک را مطلقاً متوجه اینکه مطالب مزبور چه بوده است نفرمائید. زیرا که بقدری اوضاع فعلی ایران خراب است که این مطالب و جهاً من‌الوجه لایق اعتنا نیست و ارزش آن را ندارد که انسان حتی يك دور آن را بخواند یا با شنیدن کیفیت آن چند دقیقه وقت خود را تلف کند .

لکن چون در مرقومه عالی اشاره‌ای شده بود که مایل هستید هر چه از این قبیل نوشته شده باشد به عرض عالی برسد بطور مختصر حضور عالی عرض می‌کنم که البته آنچه درین باب نوشته بودند خیلی مفصل و مکرر نبود، بلکه مطالبی بود که بنا به مقصود معین یکی دو بار مشتعل شد و بعد خوابید و حالا مدتی است بکلی خاموش شده است.

حزب توده و صحبت ریاست وزرائی شما

قسمت اول آن موقعی بود که خود جناب مستطاب عالی در طهران تشریف داشتید و دو مطلب محرک آن بود .

یکی اینکه جراید توده و همفکران آنها می‌ترسیدند جنابعالی ریاست وزرا را قبول بفرمائید و در آن صورت بازار آنها در نتیجه اقدامات اساسی جنابعالی بشکند و البته سوابقی هم که همفکران آنها خودشان از سابق فیما بین گذاشته بودند به آنها وعده نمی‌داد که منتظر مناسباتی غیر از آنچه روابط رسانه دو مملکت اجازه میدهد از ناحیه جناب مستطاب عالی انتظار داشته باشند و به این جهت همه با هم تلاش می‌کردند که جناب عالی را از این قبول منصرف سازند .

نفت شمال

مطلب دیگر اینکه در همان اوقات توقف جناب مستطاب عالی در طهران موضوع امتیاز نفت به میان آمد و عقیده همفکران توده این شد که جنابعالی محرک واقعی دولت شده‌اید که ازدادن امتیاز منصرف شود و بهمین جهت از همان موقع شروع به ایراد و اعتراض کردند و بعدها هر قدر موضوع نفت غلیظ تر شد، بدرجه ایرادشان به جنابعالی هم افزود. تا وقتی که آقای ساعد تلگرافی به جنابعالی به آقای جم و به آقای شایسته مخایره کرد و در باب کیفیت مشکلاتی که فیما بین ایران و شوروی روی داده است توضیحاتی داد و تقاضا کرد که در جراید منتشر شود . آقای شایسته هنوز هم مخلص نمی‌دانم در آن خصوص چه کردند . آقای جم هم عین تلگراف را به عنوان مطالبی که رئیس الوزرای ایران فرستاده‌اند در جراید مصر منتشر کردند بدون اینکه چیزی از خود بر آن بیفزایند. لکن جنابعالی ظاهراً بر اساس مندرجات تلگراف مزبور مصاحبه‌ای از قول خودتان در جراید منتشر فرمودید که ترجمه آن در جراید طهران منتشر شد و طوفان اعتراض کسانی را که این مطالب بر علیه مقاصد آنها بود برانگیخت و حتی در متینگهایی هم که آن اشخاص می‌دادند به این موضوع اشاره می‌کردند و چنین وانمود می‌شد که اساس این مضایقه‌ای که دولت ایران در کار نفت می‌کند از لندن است و شاهد این مدعی آنکه سفیر ایران در لندن از ناحیه خود مصاحبه می‌کند و مطالب ناروا و خلاف حقیقت در جراید انگلستان منتشر می‌سازد. این هم قسمت دوم بود .

ایراد سوم مخالفان تقی‌زاده

اما قسمت سوم موقعی بود که در جراید ایران منتشر شد در لندن مسجدی ساخته می‌شود و پادشاه انگلستان روزی به آن مسجد رفته‌اند و وزیر مستعمرات انگلستان هم در رکاب اعلیحضرت ژرژ بوده‌اند و سفرای ایران و مبرهم در موقع ورود پادشاه انگلستان به

مسجد حاضر بودند و به استقبال شاه رفته اند. این خبر هم بهانه‌ای شد که در بعضی از جراید توده بنویسند که در هریک از مراسم دولتی انگلستان که وزیر امور خارجه حضور نداشته باشد سفیر ایران نباید شرکت کند و اینکه با حضور وزیر مستعمرات سفیر ایران شرکت نموده و هنی است به مملکت ما ، زیرا که ما در عرض مصر نیستیم و البته در هریک از این موارد آنچه کوشیده اند موضوعی برای اعتراض پیدا کنند چیزی به دستشان نیامده و همیشه این یک کلمه را خواسته اند به گوش مردم بکنند که آقای تقی زاده از بدو مشروطیت طرفدار سیاست انگلستان در ایران بوده اند و قرائن آن این چند فقره است .

- در زمان محمد علی شاه در سفارت متحصن شده اند .

- در جنگ بین الملل گذشته در آلمان بوده اند، لکن بعد از جنگ انگلیسها با ایشان حسن مناسبات داشته اند.

- در دوره رضا شاه امتیاز جدید نفت ایران و انگلیس را امضاء کرده اند.

- رضا شاه نتوانسته است آسیبی به ایشان وارد کند و انگلیسها تا رضا شاه بر سر کار بود شغلی در لندن برای ایشان معین کرده اند .

- اکنون هم در لندن به سفارت مشغولند.

اینها بود تمام مطالبی که در عرض این مدت ساختند و پرداختند. مخلص بی نهایت شرمندهام از اینکه این مطالب را باز گو می کنم، لکن به دو دلیل این جسارت و خلاف را مرتکب شدم : یکی اینکه امر خود جناب عالی بود که مایل هستید هر چه نوشته اند به عرضتان برسد. دیگر اینکه خواستم هر چه بود عرض کنم که خیال جناب مستطاب عالی راحت بشود و مطمئن بشوید که سابقه درخشان و بیفرضی و استغنائی طبع جناب عالی طوری است که حتی دشمنانی تا این درجه بی انصاف هم نمی توانند در ضمن جعلیات خود مطالبی بیاورند که مثل این چند فقره سابق الذکر بدیهی البطلان نباشد، زیرا که غرض آنها از این چند فقره سابق الذکر فقط این بوده است که قرینه‌ای برای این یک جمله به دست مردم بدهند که آقای تقی زاده متمایل به سیاست انگلیسهاست.

و البته چون همه کس اشخاصی را که این مطلب بر زبان یا قلم آنها جاری می شود می شناسد و می داند که خود آن اشخاص متمایل به سیاست طرف انگلیسها می باشند ، همه کس فوری حدس می زند که چون آقای تقی زاده به نفع سیاستی که این آقایان متمایل به آن هستند قدم برنداشته است ، این آقایان او را متهم می کنند که متمایل به سیاست دیگری است و به این جهت چون مطلب معلوم است ، نه این اسنادی که داده اند اثری در ذهن شنوندگان بیطرف می گذارد، نه آن قرائنی که برای آن اسناد تراشیده اند.

بطور خلاصه خواستم عرض کنم که مطلب جز این نبود و کسی هم به این شکل آن را تلقی نکرد و اساساً مدتی هم هست دنباله آن بکلی قطع و خاموش شده است.

فقط برای اینکه میزان شعور این آقایان معلوم شود این مطلب را هم باید عرض کنم که یکی از این آقایان چندی قبل گفته بود که چون سید ضیاءالدین در ساله‌ای* که در بدو ورود خود چاپ کرده بوده عربی غلیظ زیاد استعمال کرده بود، از قبیل « عنعنات » و « تعاریج دماغیه » و غیره و آقای تقی‌زاده هم کلمات عربی زیاد استعمال می‌کنند، معلوم می‌شود هر دو يك مسلك سیاسی در روابط خارجی دارند .

دکتر مصدق و نفت

اینها به عقیده مخلص آنقدر از این اشخاص بعید نیست، لکن چیزی که به نظر مخلص بینهایت غریب آمد رویه آقای مصدق‌السلطنه است که لابد نطفی را که در باب نفت نر مجلس کرد در روزنامه « مهر ایران » ملاحظه فرموده‌اید و در آنها بعد از ایرادی که به تجدید امتیاز نفت ایران و انگلیس کرده از روی يك محاسبه بی سروته چنین وانمود کرده است که درین تجدید يك میلیارد وهفتصد ملیون و کسری به ایران ضرر وارد آمده و مثل اینکه جناب مستطاب عالی مسبب این ضرر بوده‌اید .

به هر حال رویه ایشان از آن به بعد هم همواره نسبت به عموم کسانی که ممکن است روزی بر او مقدم بشوند یا کسانی که بر او مقدم بوده‌اند این بوده است که در تاریکی بنشینند و با همان ایما و اشاره آنها را به این سیاست و به آن سیاست ببندند و کوچک ابدالهای ایشان هم کلام ایشان را در هر مجلس نقل کنند و جا و بیجا در جراید بگنجانند . برای اینکه آخر الامر نتیجه این بشود که همه مردمی که سرشان به کلاهشان می‌ارزد خائن به مملکت‌اند و فقط شخص ایشان حامی مردم‌اند و از فرط غیرت ملی هر وقت می‌خواهند در مجلس صحبت بکنند گریه گلوگیرشان می‌شود و از فرط هیجان حالت غشوه به ایشان دست می‌دهد .

به هر صورت ایشان هم درین مطالبی که شرح آن گذشت و در جراید در همان اوقات درج شد دست داشتند. اما از آنجا که خداوند مکافات بد را می‌دهد، در نتیجه پیشنهادی که در بدو تشکیل حکومت فعلی آقای مصدق‌السلطنه به مجلس داد و تصویب شد و موجب رنجش دستیاران خود او گردید، همان اشخاص که سابقاً به تلقین او جناب‌عالی را متمایل به سیاست انگلیس و به این جهت مخالف امتیاز نفت شمال گفتند، مقالات عدیده برضد خود او نوشتند و او را طرفدار سیاست انگلیس و عامل و حتی مشاور حقوقی نفت ایران و انگلیس خطاب کردند و بسیار بد به او گفتند و همه‌گونه طعن و ذوق بر او گرفتند و او هم بکلی دست و پای خود را گم کرد و برای اینکه از او دست بردارند چندین بار در مجلس بعد از آن نطق کرد و در واقع با تضرع خواهش کرد که این اسناد را دیگر به او ندهند ،

ولی اثری نکرد. بطوریکه اعصاب او بیش از پیش مختل شد تا آنجا که در جلسه دیروز مجلس تقاضا کرد دوسیمه اعلام جرمی را که بر علیه آقای تدین در مجلس مطرح است برای اظهار نظر به او بدهند و چون ندادند برخاست و قهر کرد و از مجلس رفت و در حین خروج گفت « اینجا دزدگاه است » و به این مناسبت عده زیادی از نمایندگان برآشفتنند و بلند و علنی در جلسه رسمی فحشهایی به او دادند که شاید صنیع حضرت هم در سید اسمعیل به علی نیزه نمی داد. خلاصه این است مجلسی که باید مصائب این مملکت را چاره کند.

گفتند روزی يك عده دیوانه را از راهی می بردند. عابری از یکی از آنها پرسید رئیس شما کیست؟ جواب داد آن کسی که جلوی همه می رود و ضخیم ترین زنجیرها را بر دارد. این هم وکیل دانشمند و بیغرض و وجه المله ما.

امیدوارم با اینهمه پرگوئی توانسته باشم این عقیده خود را حضور مبارک توضیح داده باشم که با این وضع خراب درین مملکت بی در بند و سرسام گرفته مطالب بی سر و تهی را که در مورد جناب مستطاب عالی چندی قبل در جراید نگاشته بودند جز با یک تبسم مستهزانه نباید تلقی کرد و انشاءالله جناب مستطاب عالی بیش از این اوقات عزیز را صرف این اباطیل نخواهید فرمود و از این بابت هیچگونه گردی هم بر خاطر عالی راه نخواهید داد.

از پطرزبورگ تا قسطنطنیه

در باب قالبهای ناقص کتاب * مرقوم فرموده بودید که به امر جنابعالی پیدا کردند و حضور عالی فرستاده اند و دستور خواهید فرمود همینکه وسیله به دست بیاید بفرستند کمال امتنان و تشکر را از مراحم عالی دارم و متأسفم که از این بابت هم باز اسباب زحمت جناب مستطاب عالی شدم. انشاءالله عفو خواهید فرمود. مکازم اخلاق جنابعالی به حدی است که مخلص را به این درجه تصدیع ترغیب کرده است. اینکه مرقوم فرموده بودید کتاب در طهران خریدار دارد یا نه، البته خاطر عالی مسبوق است که بطور کلی کتاب خوان و کتاب خر در طهران و در تمام ایران خیلی کم است، بخصوص وقتی که کتاب هم گران باشد. وقتی که مخلص حساب کردم هر جلد این کتاب ده تومان تمام شده بود. به این جهت دیدم اگر نخرند بهتر است تا بیجهت به ضرر بدهم. لذا قیمت آن را ده تومان تعیین کردم. دو تومان هم کتابفروش به آن افزوده که حق الزحمه خودش باشد. باین جهت از ابتدا امید زیادی که به زودی به فروش برسد نداشتم و حالاهم به کندی کم و بیش فروخته می شود تا بعد چه شود. با اینکه این اوقات فراغت برای خواندن و نوشتن بیشتر هست، لکن حتی المقدور

* - مقصود کتاب « از پطرزبورگ تا قسطنطنیه » تألیف اوست که در لندن به چاپ

رسانیده بود.

کمتر دنبال این کار می‌روم زیرا که فی الواقع در نتیجه کار زیاد اعصاب و مغزم بکلی خسته شده و می‌خواهم بلکه طوری بشود که هرچه زودتر این خستگی و فرسودگی رفع شود تا دوباره بتوانم به کار بپردازم. بطوری که حس می‌کنم اساساً مزاج و مغزم احتیاج به استراحت کامل دارد، تا خدا چه مصلحت بداند.

بطوری که به خاطر دارم تصویری کنتم فرموده بودید در باب صورتی که آقای رایینو از راپرتهای قسولهای انگلیس و مأمورین سیاسی انگلیس مقیم ایران تهیه کرده بود و یک نسخه آن را لطفاً به مخلص مرحمت کرده بودید از دواپر ذیدخل استعمال شود که آیا نسخ آنها را موجود دارند یا خیر و اگر موجود است و می‌فروشند قیمت آنها چیست؟ استدعا دارم اگر اقدامی کرده‌اند و جواب رسیده و چیزی برای فروش دارند مخلص را در صورتیکه ممکن باشد مسبوق فرمائید و قیمت آنها چیست، تا اگر وسیله فراهم شود از آن راپرتهام هر قدر بشود تهیه کنم. شاید روزی به درد بخورد....*

دو نامه از قوام السلطنه به تقی زاده به مسکو

این نامه را قوام السلطنه در تاریخ ۱۴ سنبله ۱۳۰۱ از تهران به مسکو می‌نویسد و در آن تقی زاده را به عنوان رئیس هیأت اء.زامیه مسکو خطاب کرده است (پشت پاکت لاک و مهر شده)

قوام السلطنه درین وقت رئیس الوزراء بود و نامه خود را بر کاغذ ریاست وزراء نوشته است. قسمت اول نامه به خط منعی (شاید شکوه الملک) و قسمت ذیل آن به خط قوام السلطنه و هر دو نامه به امضای اوست.

-۱-

فدایت شوم رقیمة شریفه مورخه ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۲ که حاکی از صحت مندی وجود شریف و احساسات مودت آمیز عالی بود موجب نهایت خرسندی و امتنان این جانب گردید. از مندرجات ضمیمه مرقومه استحضار حاصل نمود. نظریات جناب مستطاب عالی را کاملاً تصدیق نموده و خاطر محترم را مستحضر می‌دارد که مخلص هم برای نیل به مقاصد مهمتری از بدو تشکیل کابینه خود سعی کرده است پاره [ای] تقاضاهای غیر مهم سفارت روس را انجام داده و در مذاکرات و مکاتبات هم حتی الامکان لحن ملایمی اختیار شده است، بطوری که می‌توانم از این رهگذر جناب عالی را مطمئن نمایم که برخلاف اظهارات مسیو روتشتین روابط موجوده فیما بین وزارت خارجه و سفارت روس ظاهراً خیلی دوستانه و چنانکه اشاره فرموده‌اید ما بین گرم است.

* - ازینجا ببعده مقداری مطلب عادی و احوال پرسی بود که حذف شد. (آینده)